

*
دکتر منوچهر محمدی

نظم نوین جهانی

با فروپاشی و سقوط کمونیسم و تحولات شگرف و عظیمی که در روسیه شوروی و به تبع آن در جهان صورت گرفته است نظام جهانی شکل یافته بعد از جنگ جهانی دوم که بر اساس سیستم دو قطبی بنا شده بود فرو ریخت و دنیا وارد مرحله جدیدی از تاریخ تحولات بشر بویژه در روابط بین الملل گردید. این تحولات افکار اندیشمندان علوم سیاسی و روابط بین الملل و همچنین سیاستگذاران خارجی کشورها را به خود معطوف داشته و پیش بینی ها و فرضیات مختلفی ارائه گردیده است.

دنای غرب و بویژه امریکا بسیاری مرگ کمونیسم را به معنای پیروزی قطعی لیبرالیسم غربی دانسته و آنرا آغاز دوره ای می دانند که امریکا در آن به عنوان ابرقدرت بلامنازع می تواند و حق دارد که نظم بین الملل را بر اساس سلسله مراتب اداره نماید. برای

* استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

پیش بینی آنها را نمی کرد.

مسئله دیگر اینکه سرعت تحولات در جهان، دوره انتقال نظامهای جهانی را نیز کوتاهتر کرده است. اگر دوره نظام تعادل قوا بیش از دو قرن بطول انجامید، دوره نظام دو قطبی کمتر از نیم قرن دوام کرد و بر این اساس می توان احتمال داد که دوره آینده بمراتب کوتاهتر از عمر یک نسل باشد.

در این مقاله سعی خواهد شد با بررسی مدل‌های مختلف نظام بین الملل و با مروری بر سیر تحولات نظامهای جهانی به نقد و بررسی نظریات مختلف ارائه شده در رابطه با نظام جهانی آینده، محتمل ترین نظام را پیش بینی و در پایان به نقشی که جمهوری اسلامی در این مقطع حساس و تاریخساز در صحنه سیاست بین الملل می تواند ایفا کند پردازیم.

مدلهای نظام بین الملل

مورتون کاپلان در سال ۱۹۵۷ شش مدل مختلف را برای سیستم بین الملل ارائه می دهد که بعضی از آنها نمونه ها و شواهدی در تاریخ روابط بین الملل داشته و بقیه صرفاً بر اساس تخیلات و فرضیات نویسنده مطرح شده است. مدل‌های ارائه شده عبارت است از: سیستم توازن قوا^۱، سیستم دو قطبی منعطف^۲، سیستم دو قطبی متصلب^۳، سیستم سلسله مراتبی^۴، سیستم جهانی^۵، و نهایتاً سیستم وتو^۶. با توجه به ارتباط موضوع مقاله فقط به شرح سه مدل آن خواهیم پرداخت:

سیستم توازن قوا سیستمی است که دارای یک نهاد و یا ارگان تبعی فراملیتی نمی باشد که بعنوان ابزار و نهاد مورد استفاده قرار گیرد. بلکه بازیگران درون این سیستم دولتهائی هستند که دارای قدرت کافی برای ورود به بازی بوده و حداقل پنج بازیگر برای استقرار این سیستم مورد نیاز میباشد. قواعد حاکم بر این سیستم بین الملل توازن قوا بدین ترتیب میباشد که:

۱- بازیگران در عین افزایش توانائی خود بجای جنگ به مذاکره پردازند.

2- Balance of Power International System

3- Loose Bipolar International System

4- Tight Bipolar International System

5- Hierrarchical International System

6- Universal International System

7- Veto International System

- ۲- بجای قبول ناکامی و شکست خود جنگ را انتخاب کنند.
 - ۳- توقف جنگ را بر حذف یک بازیگر ضروری سیستم ترجیح دهند.
 - ۴- با هر نوع اتحادیه‌ای و یا بازیگر منفردی که تمایل به کسب موقعت مسلط در درون سیستم را داشته باشد مخالفت کنند.
 - ۵- بازیگرانی را که به اصول سازمانهای فوق ملی گرایش دارند محدود کنند.
 - ۶- و نهایتاً اجازه دهند که بازیگران اصلی که شکست خورده و یا محدود شده‌اند مجدداً بازی برگردند و یا حتی طوری عمل کنند که بازیگران خارج از سیستم تعادل قوا را به درون بازی راه بدهند.
- قواعد حاکم بر سیستم بین‌المللی تعادل قوا بطور چشم‌گیری با عملکرد دولتهای بزرگ در قرن ۱۸ و ۱۹ مطابقت میکند. این سیستم بطور عمده تا آغاز جنگ جهانی اول نیز ادامه داشت. بعد از گذشت یک دوره بی‌ثباتی و مرحله انتقالی میان دو جنگ جهانی بخاطر ظهور بازیگران قدرتمندی که دارای ایدئولوژی‌های بین‌المللی جدیدی بوده که موجبات رشد سازمانهای فوق ملی مانند بلوک کمونیست شده بود و عرضه سلاحهای هسته‌ای دوره سیستم توازن قوا به پایان رسید و سیستم جدیدی بعنوان سیستم دو قطبی منعطف ظاهر گردید که اگر چه حالت خاصی از سیستم توازن قوا است تا حد قابل توجهی با آن سیستم متفاوت می‌باشد. در این سیستم عوامل چندی در جدائی و جبهه‌بندی کشورها از یکدیگر نقش داشتند. ظهور بازیگران ابرقدرتی مانند امریکا و شوروی با در اختیار داشتن سلاحهای هسته‌ای و همچنین سازمانهای بازیگر مافوق ملی مانند (ناتو و ورشو) میدان حرکت و مانور را برای بازیگران ملی (دولتها) محدود کرده و نوعی استمرار را به توازن قوا میان این دو قطب جهانی بخشیده بود.
- تفاوت عمده میان سیستم توازن قوا و سیستم دو قطبی منعطف در این است که در سیستم توازن قوا هر بازیگر ملی میتواند نقش قابل توجهی را بر عهده بگیرد در حالیکه در سیستم دو قطبی بازیگران اصلی ثابت بوده و دیگران ضرورتاً به یکی از دو قطب ملحق شده و یا حداکثر می‌توانند نقش میانجی را بر عهده بگیرند. بنابراین در طول ۴۵ سال گذشته دو ابرقدرت از آزادی عمل وسیع و اساسی و فارغ از فشار کشورهای دیگر بهره‌میبوده و می‌توانستند خودشان را از هر نوع محدودیتی که سیستم بین‌الملل بطور کلی فراهم می‌آورد

مصون بدانند. در حقیقت اقدامات آنها منفرداً و مجتمعاً سیستم جهانی را شکل و یا تغییر میداده است.

سیستم سلسله مراتبی، سیستمی است که بصورت دموکراتیک و یا با اجبارنظام جهانی را بر اساس قدرت نظامی و اقتصادی فائقه تنظیم می کند. بر این اساس کشورها و اعضای جامعه جهانی که در رده های پائین تر قرار گرفته اند ملزم به رعایت خواسته ها و نظرات قدرت های فائقه هستند. در چنین سیستمی کلام آخر را ابرقدرتی میزند که در رأس هرم سلسله مراتب قرار گرفته است.^۸

با فروپاشی نظام دوقطبی ناشی از سقوط مارکسیسم و ابرقدرت شرق، گرایش تحلیلگران غربی بویژه امریکائیان بر این است که نظام آینده جهانی بر پایه نظام سلسله مراتبی خواهد بود که در رأس آن امریکا قرار دارد و بر همین اساس جرج بوش رئیس جمهوری امریکا دکترین خود را بنام «نظم نوین جهانی» بیان و ارائه میکند.

لازمه ایجاد چنین نظامی وجود قدرت فائقه ای است که همه ابزارهای قدرت اعم از نظامی، اقتصادی و سیاسی را در اختیار داشته و بقیه اعضا جامعه جهانی الزاماً تمکین از چنین سیستمی را پذیرا باشند و خود را تسلیم سیاستهایی کنند که توسط قدرت مسلط بر آنها دیکته میگردد.

مرحله انتقالی

اصولاً تغییر نظامهای بین المللی به یکدیگر بعد از گذار از دوره ای که معروف به دوره انتقالی است^۹ حاصل میگردد. شناخت خصوصیات این دوره و بررسی رفتار بازیگران صحنه روابط بین الملل در این مرحله کمک زیادی به پیش بینی نظام آینده می نماید. در مرحله انتقالی از سیستم بین الملل نوعی بی نظمی بر جامعه جهانی حکم فرما میگردد، زیرا که نظام پیشین فروپاشیده و قانونمندیها و محدودیتهای خود را از دست داده هنوز نظام مشخصی جایگزین آن نشده است. معهداً سیستم انتقالی خود دارای خصوصیتی است که شناخت از آن برای محققین سیاست بین الملل ضروری میباشد.

8- M. Kaplan. op cit p.p.267-268

9- Trasformation Period

- خصوصیات سیستم انتقالی را به ۶ گروه تقسیم میکنند:^{۱۰}
- ۱- احتمال افزایش بحرانهای بین‌المللی از قبیل: تحریمها، مصادره کردنها، کودتاها، انقلابات، توطئه‌ها حمایت خارجی و حملاتی توسط دولتهای کم‌حوصله و غیر حسابگر علیه دیگران و همچنین تجزیه کشورها.
 - ۲- افزایش وابستگی و همبستگی متقابل، گرایش که اثرات متفاوتی از آنچه طرفداران آن ادعا میکنند دارد.
 - ۳- فقدان مکانیسم تعدیل و تطبیق در شکل هر نوع سازمان فراملیتی یا ترتیباتی که میتواند با اقتدار لازم سیستم را محافظت نماید.
 - ۴- ماحصل مجموعه چهار عامل فوق: اقدامات دولتهائیکه شرایطی را بوجود می‌آورند که سیستم خارجی امنیت آنها را بر اساس اعمال تجاوز یکطرفه بجای نظم جهانی بر مبنای تعاون نظم بخشد.
 - ۵- مهمترین ویژگی این دوره گسترش و توسعه قدرت و رای دولتهای قدرتمند فعلی میباشد. گسترش قدرت آثار و نتایج متعددی دارد. اول آنکه اتحادیه‌های نظامی متزلزل خواهد شد و محدودیتهایی برای اتحادیه‌های سیاسی هم مشهود خواهد گردید. دیگر اینکه بطور فزاینده‌ای استفاده از قدرت نظامی برای اهداف ملی غیرعملی میگردد.
 - ۶- عدم رغبت و تمایل ملتها و افکار عمومی در اعمال قدرت نظامی برای دخالت در کشورهای دیگر.^{۱۱}
- در مرحله انتقالی اتحادیه‌ها سست و ناپایدار میگردد و یا بعبارت دیگر دوره بدون اتحادیه^{۱۲} حاکم خواهد بود و نقش دولتها بطور قابل توجهی افزایش می‌یابد و قدرت دولتها عامل موثر و اساسی در جایگاه جهانی و منطقه‌ای آنها میباشد و این قدرت متشکل از عوامل سیاسی و نظامی، اقتصادی و فرهنگی، اجتماعی خواهد بود و به نسبت عوامل نظامی نقش مهمتری را در ایفای قدرت پیدا خواهند کرد.

۱۰- بیان این خصوصیت به معنای این نیست که همه مراحل انتقال باید دارای ویژگی‌های

برشمرده فوق باشد بلکه احتمال وجود برخی یا همه آنها در سیستم انتقالی می‌رود.

11- Earl C. Ravenal, "The Case fir Adjustment," Foreign Policy No. 81 Winter 1990-91 pp. 3-19

12- Genèral Unalignment

اصولاً رفتار دولتها در صحنه روابط بین الملل تحت تأثیر دو عامل مهم است: اول برآیند کنشها و واکنشهای داخلی که در برگیرنده عواملی از قبیل: منافع ملی، قدرت نظامی و اقتصادی، ثبات سیاسی، استحکام نظام ملی و رقابتهای درون جامعه ملی است. دوم اینکه برآیند رفتارهای سیستم بین الملل که در طول زمان بصورت نمونه و تکراری تبدیل به قانونمندی خاص خود شده و بر بازیگران سیستم که بطور عمده دولتها هستند خواستها و نظرات خود را دیکته میکنند.

در شرایطی که سیستم بین الملل قوام و استقرار لازم دارد نوع رفتارهای بین الملل و فشارها و توقعات سیستم از بازیگران نظام قابل پیش بینی میباشد و بطور کلی میتوان پیش بینی کرد که نظام بین الملل چه نوع محدودیتهای و امکاناتی برای دولتها فراهم کرده اند که دولتها در آن قالب می توانند حرکت کنند و خروج از آن معیارها موجبات عکس العمل شدید نظام بین الملل خواهد بود.

در مرحله انتقالی دولتها که بازیگران اصلی هستند فارغ از محدودیتهای سیستم پیشین و بطور عمده تحت تأثیر فشارها و خواسته های ملی خود عمل میکنند و سعی خواهند کرد بر اساس منافع و توقعات ملی رفتاری را در صحنه روابط بین الملل در پیش گرفته و سیاستی را اتخاذ نمایند تا در شکل گیری نظام نوین بهترین جایگاه را داشته و به بهترین وجه ممکن منافع ملی خود را حفظ و تأمین نمایند. طبیعتاً کشورهایی که در این مرحله انتقالی از ثبات داخلی برخوردار نباشند و منافع و خواسته های آنها و نوع توقعات و جایگاه آنها در مقایسه با سایر کشورها مشخص و تعریف نشده باشد، نقش مهمی در شکل گیری نظام آینده نخواهند داشت و دنباله رو و یا تماشاگر بازی دیگران خواهند بود. این دوره الزاماً آرامش و ثبات بخود نمی بیند.

بعد از سقوط و فروپاشی نظام دوقطبی مبتنی بر جنگ سرد و آغاز مرحله انتقالی ملاحظه میگردد که شکل سیستم جهانی و سمتگیری و رفتار اعضای جامعه جهانی از کنترل دو ابرقدرت دوران جنگ سرد خارج شده و بازیگران عمده جهانی بطور چشمگیری افزایش یافته اند. در حقیقت دوره ابرقدرتی پایان یافته و متعلق به گذشته است اگرچه دولتمردان امریکا بویژه در دوره ریگان از ۱۹۸۵ که دکترین او مطرح شد تلاش بر این پایه دارند که سلطه امریکا را بر جهان بطریقی که بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم وجود داشت

مجدداً برقرار کنند ولی این تلاش تاکنون بی نتیجه مانده و این امر خود بیانگر افول و پایان دوره حاکمیت ابرقدرتهاست.

راونل میگوید «آنچه را که بسیاری از امریکائیهای ذوق زده در اثر سقوط کمونیسیم غافل بودند آگاهی بر این نکته که دوره امپراطوری امریکا نیز به اتمام رسیده و آنچه را که ما هم اکنون مشاهده و تجربه می کنیم ورود به دوره انتقال سیستم بین الملل می باشد که ماوراء نظم و کنترل دیکته شده دوره قبل می باشد.»^{۱۳}

نگرشی به وضع جهان و بازیگران اصلی در این دوره ما را کمک خواهد کرد که بتوانیم فرضیات مختلفی را که از نظام آینده مطرح می گردد مورد بررسی و آزمایش قرار دهیم. آیا دنیا به یک نظام سلسله مراتبی و یا بقول کراتمر به نظام تک قطبی وارد خواهد شد؟^{۱۴} آیا ایالات متحده امریکا دارای چنین ابزار قدرتی برای ایفای رل برتر در چنین نظامی خواهد بود؟

مقامات رسمی امریکائی پایان جنگ سرد را در جهت اثبات تئوریهائی می بینند که پایه و اساس نظم و صلح جهانی را در حضور و استقرار یک قدرت بزرگ مسلط میدانند که امنیت و رفاه عمومی آن بستگی به تداوم نظم بین الملل موجود دارد، قدرت بزرگی که با منابع مادی و انگیزه و اراده دفاع از نظم جهانی مصمم باشد.

دکترین جرج بوش نیز که بنام نظم نوین جهانی معروف است بر همین پایه و استدلال قرار دارد:

محتوای این دکترین بر این اساس است که ایالات متحده بعنوان تنها ابرقدرت باقیمانده از دوران جنگ سرد کماکان نیاز دارد تا حد قابل توجهی نیروی نظامی خود را به منظور اعمال نفوذ موثر جهانی حفظ نماید.^{۱۵}

تعدادی از متفکرین سیاست بین الملل در دانشگاههای امریکا نیز از این نظریه دفاع میکنند. مهمترین این نظریات از رئالیست ساختاری بنام «کنت والتز»^{۱۶} می باشد. این مکتب بر این عقیده است که توزیع توانائیهای جنگ در پایان جنگ جهانی دوم تعیین کننده رقابت

13- Ravenal, op.cit. p.19

14- Charles Krauthammer, "The Unipolar Moment." Foreign Affairs, Winter 1990/91 vol.70

15- Ravenal, op. cit. p.17 pp.23-33

16- Keneth Waltz

دوقطبی جنگ سرد بود اما زمانی که روشن شد روسیه شوروی در اواسط دهه ۸۰ قادر به حفظ توانائی نظامی نیست الزاماً از این رقابت کنار رفت ولی نقش امریکا کماکان در نظام بر جای ماند.

از نقطه نظر این متفکرین منازعات جهانی قرن ۲۰ بخاطر افول قدرت جهانی بریتانیا در قرن ۱۹ بوده و منازعه‌ای که برای صعود به موقعیت مسلط در گرفته بود در جنگ جهانی دوم منجر به حذف ژاپن، آلمان، انگلیس و فرانسه بعنوان منازعین جدی این رقابت شد و در نتیجه دو قدرت باقیمانده قادر شدند سلطه خود را بر پهنه جهان و نفوذ در آن تثبیت کرده و بر همه قاره‌ها سلطه جهانی پیدا کنند. ایالات متحده که دارای یک برتری اقتصادی و نظامی بود بعد از جنگ جهانی دوم بصورتی تعیین کننده نقش مسلط جهان را بر عهده گرفت. جنگ سرد میان امریکا و شوروی بدون اینکه به جنگ جهانی سوم ختم شود ادامه یافت و این امر ناشی از رعب و وحشت متقابلی بود که از نابودی انبوه حاصل میشد. ولی نهایتاً بکارگیری و اعمال منابع لازم برای جلوگیری از این امر که طرف متقابل برتری ژئوپولیتیکی تعیین کننده پیدانکند قدرت و توانائی شوروی را از نظر داخلی به تحلیل برد و یا بعبارت دیگر شوروی فاقد اقتصاد مدرنیزه مناسبی بود که بتواند در این رقابت باقی بماند و ناچار صحنه رقابت را ترك نموده و امریکا را بالاخره بعنوان تنها ابرقدرت نظامی و سیاسی جهان رها کرد، قدرتی که آماده است بر عصر جدید صلح در میان قدرتهای بزرگ رهبری و ریاست کند.^{۱۷}

«رونالد ریگان» با خوشحالی آشکاری این نظریه را که تأمین صلح از طریق سلطه عملی است در خاطرات خود چنین می آورد: «من میدانم که (گورباچف) انگیزه‌های قوی برای خاتمه بخشیدن به رقابت تسلیحاتی داشته است. اقتصاد روسیه همچون سبزی است که بخش مهمی از آن صرف هزینه‌های تسلیحاتی میشد. او فهمیده بود که ما می توانستیم خیلی بیش از روسها تا آن حد که بخواهیم روی تسلیحات خرج کنیم. دنیا در گذر از یک مقطع جدیدی میباشد، ما این شانس را داریم که این دنیا را امن تر و جایی بهتر برای اکنون

17- Seymon Brown, "Explaining The Transformation of World Politics," International Journal, vol. XLVI No.2 Spring 1991, pp.207-219.

و قرن ۲۱ بسازیم».^{۱۸}

سقوط کمونیسم نتیجه غیر قابل پیش بینی برای نظم بین الملل ایجاد کرد، و آن انحلال وضعیت و حالت ابرقدرتی بود که محصول رقابتهای دو ابرقدرت امریکا و شوروی بود. زمانیکه رقابت از بین می‌رود تقسیم بندی هم از بین می‌رود. امروز برخلاف آنچه که بعضاً استدلال میکنند چیزی بنام ابرقدرت منحصر بفرد یعنی ایالات متحده وجود ندارد یعنی در حقیقت هیچ ابرقدرتی وجود ندارد.

رده و تقسیم بندی قدرت بزرگ در گذشته با در خطر نبودن همراه بوده است. عنوان ابرقدرت زمانی ظاهر شد که سلاحهای هسته ای هر نوع امکان مصون بودن از خطر را از بین برده بود. ابرقدرت یک قدرت بزرگ با مفهوم سستی قدرت بزرگ همراه نبود بلکه یک طبقه و رده متفاوتی از نظر قدرت بود که دارای دو ویژگی بود یکی اینکه دارای زرادخانه سلاح اتمی باشد که بوسیله آن هر ابرقدرتی میتواند دیگران را تهدید نموده و در معرض خطر قرار دهد و دیگر اینکه هر یک از آنها مدعی بودند که نماینده و بیانگر یک مدل مناسب از شیوه زندگی برای بشر آینده هستند. آنها با ایدئولوژی خاص خود مدعی مأموریت و رسالت جهانی و تامین کننده خوشبختی بشریت بودند.

سقوط سیستم شوروی در ۹۰-۱۹۸۹ قبل از آنکه ناشی از شکست اقتصادی باشد بطور اساسی ناشی از شکست ایدئولوژیک بود، در عین حال نباید فراموش کرد که شکستهای اقتصادی پایان کار مارکسیسم در شوروی بود. اگرچه امریکا کماکان بعنوان مهمترین قدرت نظامی دنیا باقی مانده است ولی قدرت ملی صرفاً بر پایه قدرت نظامی قرار ندارد. قدرت ملی بطور کلی، بر پایه یک مثلث از قدرت نظامی، اقتصادی (که دربرگیرنده رهبری تکنولوژیک باشد) و نهایتاً انسجام اجتماعی و رضایت همگانی روی اهداف ملی است. حوادث تابستان و اوائل پائیز ۱۹۹۰ نشانگر یک بن بست کامل روی سیاستهای مالی بود. از زمان جنگ ویتنام بخاطر تقسیم و تفرقه غیر قابل حل اولویتهای اجتماعی در امریکا یک توافق همگانی در رابطه با سیاست خارجی بوجود نیامده و تحقیقاً در دوران بحران خلیج فارس نیز وجود نداشته است.

18- Ronal Regan, "An American Life", NEW YORK: Simon & Schuster 1990 pp.14-15

در حال حاضر ایالات متحده در یک موقعیت نامتناسبی از نظر اقتصادی است. زیرا که ژاپن و اعضاء جامعه اروپا کسر بودجه امریکا را تأمین میکنند، (البته تحقیقاً در جهت منافع خودشان بدان منظور که بازار غنی امریکا را که برای آنها اهمیت دارد سرپا نگه دارند.) ولی این در حقیقت یک رابطه بر اساس نوعی جنبه استعماری میباشد. بررسی رابطه تجاری با ژاپن نشان میدهد که ژاپن غذا و مواد اولیه ارزان را از امریکا میخرد در حالیکه تکنولوژی اجناس ساخته شده را با قیمت بالا می فروشد. چنین رابطه ای منافع ژاپن را به مقدار زیادی چندین برابر میکند و این امر خطر سقوط هر چه بیشتر امریکا را بدنبال دارد. همانطور که رئیس بانک توسعه و بازسازی اروپا، ژاک اتالی، خاطر نشان کرده «امریکا انبار ذخیره ژاپن شده است همانطور که لهستان برای فلاندرها در قرن هفتم بود»^{۱۹} شخص ممکن است همچنین شاهد نوعی ماهیت استعماری در روابط نظامی مابین دو کشور باشد. امریکا بعنوان بدهکار نیروی نظامی مورد نیاز امنیت طلبکار را در قبال خرید سهام بهادار امریکا که به سادگی قابل بازاریابی نیست فراهم میکند.

ماهیت این نوع رابطه نوع مشکلات و نگرانی جدی را در امریکا فراهم کرده و بعضی از گروه ها و نهادهای داخلی جهت اصلاح این رابطه اقدام میکنند. معذالک همانطور که «پال کندی» با تیزبینی مشاهده کرده است چنین وضعیتی در موارد مشابه برای قدرتهای بزرگ وجود داشته است برای مثال در اسپانیای اوائل قرن هفتم و یا بریتانیای دوره ادوارد. در حالیکه یک توافق گسترده ای وجود داشت که این افول اجتناب ناپذیر نیست و این که کشور میتواند موقعیت خود را حفظ نماید مشروط بر اینکه به اندازه کافی درك و اراده قوی در رهبران و سایرین وجود داشته باشد معهداً کمکی به حل قضیه نکرد.^{۲۰} علاوه بر مشکلات جدی و لاینحل اقتصادی امریکا با مشکل دیگری نیز در داخل مواجه است. بحران خلیج فارس در درون امریکا بحثهای قدیمی را در زمینه سیاست خارجی امریکا مجدداً احیاء کرده است و دو مکتب انزواگرا^{۲۱} و مداخله گرا^{۲۲} در مقابل هم قرار داده است. انزواگرایان همان گروهی هستند که در دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ فعال بوده اند و با

19- William Pfaff, "Redefining World Power," Foreign Affairs, vol.

70 Winter 1990/91, p.38

20- Ibid, p.38

21- Isolationists

22- Interventionists

همان اعتقاد که ایالات متحده امریکا باید خود را از مسائلی که مستقیماً منافع مخصوص امریکا را مورد تهدید قرار نمیدهد دور نگه دارد در صحنه هستند. تغییر وضعیت امریکا از انزوگرایی به مداخله گرایی از دهه ۱۹۴۰ پس بعد بطور عمده نتیجه جنگ و روحیه ضد کمونیستی ماک کارتیسیم بعد از جنگ بود که با شکست کمونیسم دیگر دلیلی برای ادامه آن سیاست وجود ندارد و انزوگرایان معتقد هستند که نیروهای امریکایی باید به کشور باز گردانده شود، همانطور که بعد از ۱۹۱۸ این اقدام صورت گرفت. در این لحظه غیرممکن است بتوان پیش بینی کرد که کدام یک از این دو گروه در هدایت سیاست امریکا پیروز خواهند شد، معذالک بنظر میرسد که انزوگرایان شانس بیشتری برای پیروزی در این مقطع از زمان دارند.

امروزه شرایط بین المللی نشانگر این امر نیست که جهان تحت سلطه یک ابر قدرت قرار بگیرد حتی قدرتهای بزرگ فاقد شرایطی هستند که تعریف سستی خودشان را از امنیت داشته باشند. هیچ کشوری بطور کامل ایمن نیست و هیچ کشوری نیز بر این اساس مستقل نیست و در عین حال هیچ کشوری نیز نمی تواند مانند گذشته کشورهای دیگر را تحت سلطه قرار دهد. ژاپن، دولتهای اروپائی یا جامعه اروپا و ایالات متحده همه قدرتهای بزرگ اقتصادی هستند و در عین حال در معرض خطر و تهدید هم قرار دارد.

از طرف دیگر تغییراتی در قدرت نظامی و همچنین توزیع آن بوجود آمده و توزیع ناعادلانه ثروت که میان ملتهای شمال و جنوب در حال رشد است خطر ایجاد نظم بین المللی رقابت آمیز و هرج و مرج طلبانه را بیشتر میکند.

ناامنی امریکا و بعضی از جمهوری های روسیه شوروی سابق در زمینه مسائل اقتصادی و اجتماعی در دراز مدت میتواند ناامنی نظامی بوجود آورد. ضعف نظامی نسبی دولتهای اروپائی عمده و ژاپن از طرف دیگر قابل جبران و بازگشت میباشد همه آنها در گذشته قدرتهای عمده نظامی بوده اند.^{۳۳}

پتانسیل درگیری تنها میان کشورهای پیشرفته نیست بلکه میان شمال و جنوب نیز این مسئله جدی خواهد بود. مخصوصاً در مورد کشورهای جنوب که دارای مواد خام استراتژیک از جمله نفت میباشند که اقتصاد کشورهای پیشرفته بر آن تکیه دارد. توسعه

ایدئولوژی‌های ضد غربی می‌تواند بر علیه نهادها و ارگانهای متعلق به سرمایه داری غربی برگردد. از طرف دیگر نباید فراموش بکنیم که منازعات بین المللی می‌تواند به منازعات دولتها و مردمشان نیز سرایت کند و این امر منجر به تحولات داخلی این کشورها گردیده که متقابلاً بر رفتار بین المللی دولتها اثر مستقیم می‌گذارد. هر نوع تحول داخلی که منجر به پیروزی و حاکمیت قدرت مردم بویژه در کشورهای جهان سوم گردد لزوماً تضمین کننده رفتار خارجی دولتها نخواهد بود.^{۲۴}

نتیجه‌ای که بطور کلی از این بحث گرفته می‌شود این است که این تغییرات نشانگر حرکت جهان بطرف یک سیستمی است که در آن سیستم قدرت تقسیم شده و پایان سلطه ابر قدرتی در سیستم بین الملل می‌باشد و امریکا که خود مشکلات زیادی دارد قادر نخواهد بود نظام سلسله مراتبی را برقرار کند. اگرچه این امر بیانگر خطری است که پیش بینی می‌گردد متوجه ثبات رابطه صلح آمیز میان قدرتهای بزرگ باشد قدرتهائی که روابط آنها بعد از جنگ جهانی دوم تحت الشعاع تعارضات و درگیریهای جهانی بوده است. معیناً این نتایج به مقدار زیادی تحت تأثیر عوامل اقتصادی و سیاسی و متغیرهای عمده زیر خواهد بود:

الف - روند تحولات در روسیه شوروی سابق نهایتاً منجر به تجزیه این ابر قدرت گردیده و در حال حاضر روسیه فدراتیو بعنوان یک بازیگر اصلی (البته نه بعنوان یک ابر قدرت) در صحنه مانده است. معیناً پیش بینی می‌گردد که مآلاً این کشور بعنوان بخشی از اروپا بازی خواهد کرد زیرا که منافع خود را بیشتر در نزدیکی به کشورهای اروپائی نه امریکا خواهد دید.

ب - متغیر دوم ارتباط به تحولاتی دارد که در اروپا بویژه در جامعه اروپا (EC) در حال اتفاق افتادن می‌باشد مخصوصاً تحولات رخ داده در آلمان بویژه بدنبال الحاق آلمان شرقی و خصوصیت روابط آینده آلمان با سایر قدرتهای جامعه اروپائی و همچنین دولت یا دولتهائی که از تجزیه روسیه شوروی ظهور کرده اند اهمیت زیادی دارد. دورنما هم اکنون به مقدار زیادی روشن است، بدین معنا که آلمان و رای جامعه اروپائی توجه خود را به نوعی

24- Stanley Hoffman, "The Case for Leadership," Foreign Policy, No.81, Winter 1990/91, p.117

سلطه اقتصادی بر اروپای شرقی معطوف داشته است. آلمانها در بهترین شرایط برای تأمین نیازهای جمهوریهای اروپای روسیه شوروی سابق از نظر سرمایه، سرمایه گذاری و هدایت اقتصادی میباشند و چنین گرایش به شرق و توجه اقتصادی آلمان به آن طرف یقیناً آثار سیاسی بر جای خواهد گذاشت که منجر به تغییر وضعیت استراتژیک آلمان از حالت بیطرفی خواهد گردید.^{۲۵}

بطور کلی و اصولی اروپا دارای ظرفیت لازم برای ایفای نقش یک بازیگر مهم سیاست بین الملل میباشد، درایت سیاسی، زیرکی و بنیادهای اقتصادی لازم برای خلق چنین قدرتی یقیناً در اروپا وجود دارد. یک قدرت نظامی قابل توجهی نیز در اروپای غربی وجود دارد و بصورت بالقوه قابل افزایش میباشد. اگرچه یک نظاره گر باید این تردید را داشته باشد که در آینده قابل پیش بینی ملتهای اروپائی عمده اقدامات و تصمیم گیریهای ملی و مستقلانه خود را رها نخواهند کرد، در عین حال بنظر میرسد که اروپا بطور عمده بعنوان یک مجمع قدرتمند در شکل پیشرفته اش از یک نوع اتحادیه ای باقی خواهد ماند. ملتهائی که هم دارای درک لازم و هم تاریخ مشترک و همچنین ارزشها و منافع مشترک اساسی میباشند، البته نباید اختلافات مستمر و قابل توجه آنها را در نگرش و برداشت از امور جهانی و انگیزه و اراده لازم برای دخالت و یا اعمال نفوذ در حوادث خارج از جامعه اروپائی را نادیده گرفت. " معهدنا نقش آلمان متحد در اروپای آینده بطور جدی مورد توجه قرار میباشد.

برای آلمان هم اکنون این فرصت بوجود آمده است و زمان آن که برسد بطور جدی تری مطرح خواهد بود رکود و سقوط ناگهانی قدرت روسیه شوروی سابق موجب بروز انقلابی در وضعیت آلمان فدرال شد که موجبات اتحاد مجدد این کشور را فراهم کرد. آنچه که قبلاً موجبات محدودیت آلمان را بعد از جنگ فراهم میکرد دیگر وجود ندارد. برای تقریباً نیم قرن، خطر نظامی شوروی سابق مهمترین عامل موثر در رفتار سیاسی آلمان غربی بود. با محور جدی این خطر و اتحاد آلمان مجدداً مسئله «مشکل آلمان» را مطرح کرده است. با بهم ریزی توازن قوای ایجاد شده بعد از جنگ جهانی دوم در

25- William Pfaff, op cit, p.40

26- Ibid, p.43

اروپا، شوروی سابق با آزادسازی کشوری که خود اساس توازن قوا در رقابت شرق و غرب بود این تعادل را بهم زد. یقیناً مشکل آلمان بدین خاطر مطرح است که نه تنها این کشور مجدداً وحدت خود را بازیافته که موجبات افزایش وسعت و قدرت آلمان غربی شده است بلکه مهمتر از آن درك این واقعیت است که آلمان متحد از همه محدودیتها و قید و بندهای قبلی آزاد شده است. و در حالیکه آلمان جدید دلایل زیادی داشته باشد که با اعتدال و میانه روی رفتار کند ابزار چنین محدودیتهائی وجود ندارد.

وضعیت خاص تحول یافته آلمان نه تنها منجر به این شده است که آزادی عمل داشته باشد بلکه این آزادی را بدست آورده است که سیاست خارجی پیشین خود را تغییر دهد. به اندازه کافی واضح است با توجه به وحدت آلمان که دهها سال استقلال و تصمیم گیری مستقلانه آلمان را در تعهد غرب قرار داده بود یقیناً منجر به نوعی حاکمیت و سلطه آلمان از نظر اقتصادی بر دولتهای اروپای شرقی و مرکزی خواهد شد. علاوه بر آن یک آلمان متحد که دیگر از غول نظامی شوروی وحشتی ندارد و با اطمینان خاطر از اقتصاد قدرتمند اروپائی خود دلیلی نخواهد داشت که این موقعیت را که ناشی از نفوذ و قدرت فزاینده خود بر اروپای شرقی و غربی خواهد بود تبدیل به یک بعد قدرت نظامی ننماید. با توجه به این شرایط تعادلی که در اروپا ایجاد خواهد شد بطور عمده بر اساس شرایط اقتصادی خواهد بود. اگرچه آلمان از قیدوبندهای جهان دوقطبی آزاد شده است ولی نتایج این آزادی کماکان مبهم است. نتیجه اصلی که یک آلمان متحد هم اکنون میتواند انتخاب کند این خواهد بود که سرنوشت خود را در چارچوبه پیمان ناتو و یا خارج از آن ببیند؟ در این رابطه دولتهای عمده غربی در موقعیتی نیستند که ماهیت این انتخاب را برای آلمان رقم بزنند. بحث روز این است که یک آلمان جدید باید بطور محکم پیوندهائی را با غرب از طریق عضویت در اتحادیه های دول غربی حفظ کند و هر نوع ترتیبات دیگری خطر احیاء رفتار آلمان تجاوزگر را بدنبال خواهد داشت و بالاتر از آن آلمان کماکان پیوندهای خود را با امریکا حفظ نموده و همچنان با باقی ماندن نیروهای امریکا در سرزمین آلمان تضمین شود. بنظر نمی رسد که هیچیک از این ترتیبات قادر باشد جلو اقتدار روزافزون آلمان و استقلال وی را در تصمیم گیری سیاست خارجی سد نماید.

در این نظریه آلمان پر قدرت اجازه می دهد که روسیه شوروی به صحنه اروپائی

وارد شود. معهدا در اروپا قدرت حول محور آلمان خواهد بود. ویژگی شاخص اروپای امروزه بعد از جنگ وحدت آلمان، هدایت اقتصاد اروپا در جهت بازار واحد و بعداً سیستم بانکی واحد و پول مشترك میباشد ولی چنین بازار واحدی و پول واحد تحت سلطه آلمان قرار می گیرد. با این تفصیل مشروعیت اروپائی مهر تأیید بر منافع آلمان می زند.^{۲۷}

اتحادیه ها

انگیزه های متعددی برای تشکیل اتحادیه ها می توان مشاهده کرد، دلیل اصلی تشکیل یک اتحادیه ایجاد توازن در مقابل تهدید خارجی است. منطق پشتوانه این تمایل روشن است. در دنیای هرج و مرج سیاست بین الملل و در جایکه قدرت فائقه ای برای حفاظت از دولتها در قبال یکدیگر وجود ندارد، دولتهاییکه مواجه با یک خطر خارجی هستند نیروهای خود را ملحق نموده تا قدرت کافی جمع آوری نموده و در اثر آن از حمله ای جلوگیری یا آن را شکست دهند.

بیش از هر چیز دیگر جنگ سرد میان امریکا و روسیه سابق نوعی رقابت در ایجاد اتحادیه ها و جلب متحد بیشتر بوجود آورده بود. با توجه به محدودیت یاد شده در اعمال قدرت و قبول مخاطره تسلیحاتی و مشکلات عظیمی که هر یک از ابرقدرتها در قبال یکدیگر داشتند این دو کشور قسمت عمده تلاشهای خود را صرف بکار گرفتن و حمایت متحدین و کشورهای تحت سلطه خود کردند. در بعضی موارد این اتحادیه ها از طریق قراردادهای رسمی ایجاد میشدند و در بعضی موارد از طریق روابط غیررسمی بیکدیگر متصل می شدند.

بنابراین علیرغم ظهور سلاحهای هسته ای و سیستم دو قطبی تشکیل اتحادیه ها اساس و شکل محوری سیاست بین الملل بود. ولی آینده روابط بین الملل وضعی متفاوت با گذشته خواهد داشت. افول تدریجی قدرت امریکا همراه با ظهور ژاپن و اروپای غربی بعنوان رقبای مهم اقتصادی، پایان دوران این توجیه برای تشکیل اتحادیه ها که عموماً با تئوری توازن قوا همراه است می باشد. بدین معنا که انتظار می رود دولتهای ضعیفتر برای مقابله با دولتهای قویتر متوسل به تشکیل اتحادیه شوند. بر طبق این نظریه اتحادیه ها بدین علت شکل می یابند که دولتها نمی خواهند دیگر دولتها در مواضع برتر و مسلط واقع شوند.

در نتیجه قدرتهای بزرگتر دیگران را صرفاً بدین دلیل که توانایی فائقه آنها خطری برای دولتهای ضعیفتر تلقی می شود تحریک، به تشکیل اتحادیه بر علیه خودشان می کنند.

در سیستم دو قطبی با توجه به سلطه عامل ایدئولوژیک بر روابط دو قطب معمولاً اتحادیه ها میان کشورهایی بوجود می آمد که سیستمهای داخلی و یا ارزشهای سیاسی آنها بیکدیگر شباهت داشت. و در این سیستم طبیعی است که امریکا با کشورهای با سیستم نوع غربی و شوروی سابق با کشورهای با سیستم چپ گرا و رژیمهای مارکسیستی اتحادیه منعقد کند و این امر در تمام دوران جنگ سرد حاکم بوده است. در سیستم توازن قوا دولتها معمولاً اتحادیه را برای ایجاد تعادل در مقابل خطر نفوذ ایدئولوژی یا تهدید مشترک و یا منبع بالقوه منازعات بوجود می آورند. با توجه به رفع خطر کمونیسم انگیزه کشورهای ضعیفتر برای انعقاد اتحادیه با امریکا کاهش می یابد و طبیعتاً ساختار اتحادیه های قبلی نیز متزلزل می گردد و تکیه بر قدرت نظامی امریکا هم بهمین نسبت کاهش می یابد.

پایان رقابت امریکا و شوروی و مخصوصاً در بعد ایدئولوژیکی اثر عمده ای بر روابط اتحادیه ای در جهان در حال توسعه نیز خواهد گذارد. کاهش این رقابت توانایی کشورهای تحت نفوذ جهان سوم را جلب حمایت هر یک از دو ابر قدرت کاهش خواهد داد و آنها را وادار خواهد کرد ترتیبات دیگری برای حفظ موقعیت خود بدهند.

با این ترتیب یکی از نتایج مهم فروپاشی نظام دو قطبی تزلزل پیمان ناتو است. زمانیکه پیمانها مواجه با تضعیف دشمن متقابل خود می شوند، سرنوشت طبیعی آنها از هم پاشیدگی اتحادیه است. اگر چنین سرنوشتی را اتحادیه های غربی دربر نداشته باشند اساس نظم بعد از جنگ چه در حالت تداوم دشمنی قدیمی و خطری که از ناحیه آن باید وجود داشته باشد و یا دشمنی جدیدی باید فرض و خلق شود. در حالیکه ایجاد فرضیه اول دیگر واقع بینانه نیست، اعمال فرضیه دوم بر اساس این پیش فرض خواهد بود که یک نظم جدید جهانی بر پایه چند قطبی بوجود آمده که در آن حفظ اتحادیه ها بخاطر بروز خطر حفاظت و حراست از خود و همچنین خطر از هم پاشیدگی اقتصاد بین الملل می باشد.

واضح است که یک نظم بر اساس وجود قدرتهای بزرگ متعدد بصورت چند محوری در حال جایگزینی نظم دو قطبی قبلی است. چند قطبی در حال ظهور بطور آشکاری با شرایط دو قطبی دهه های ۸۰ و ۷۰ متفاوت خواهد بود. آلمان و ژاپن دیروز قدرتهای

بزرگی از نظر خلاقیت‌های اقتصادی، تعادل بازرگانی و اضافه درآمد ملی بودند. آنها از نظر وابستگی امنیتی به امریکا مورد قضاوت قرار نمی گرفتند. در آینده این کشورها صرفاً بخاطر همان معیارهای قبلی بعنموان قدرتهای بزرگ سنجیده نمی شوند بلکه همچنین بخاطر اثرات سیاسی قدرت اقتصادی آنها بدون محدودیت‌های خاص ناشی از وابستگی امنیتی، مطرح می باشند.

آلمان متحد بتدیج ناتو را از محتوای نظامی آن تهی می کند و آنرا بصورت یک اتحادیه سمبلیک کاهش داده و در عوض به کنفرانس امنیت و همکاری اروپا^{۲۸} که مورد حمایت روسیه شوروی سابق بود تکیه می کند. اروپای شرقی بیشتر به اوضاع و احوال ۴۵ سال قبل اروپای غربی در دوره بعد از آزادی شباهت دارد. بنابراین اولویتها متفاوت می باشند. در غرب برنامه اعلام نشده عبارت از هضم آلمان جدید است و در آلمان هضم آلمان شرقی است و در همه اکناف اروپای غربی برنامه توسعه مطرح می باشد. در شرق، بالعکس، اولویت در رفرم و تجدید بنای ملی است. یکطرف به آینده نظر دارد و طرف دیگر گذشته خود را مجدداً باز می یابد. در مقایسه با تغییرات حاصل شده در آلمان بعد از پایان جنگ سرد در رابطه با ژاپن بنظر می رسد که این تغییرات کمتر محسوس است. در اروپا توازن قوایی که از اواخر سال ۱۹۴۰ بر قاره سلطه یافته بود از بین رفته است. در آسیا تعادلی که از دهه ۶۰ بوجود آمده که در آن امریکا، شوروی سابق، ژاپن و چین حضور داشته اند تنها تغییراتی نموده است که آثار آن هنوز روشن نیست.

آنچه را که می توان به روشنی بیان کرد، این است که پایان دو قطبی اثر چندانی در ژاپن به آن حدی که در آلمان داشته است ندارد و اصولاً با توجه به ابهامات موضع گیری ژاپن بعید است که این کشور در شرایط عادی و تا آنجا که مقدور باشد در قبال مسائل بین الملل اتخاذ موضع نماید. ولی باید دانست که ژاپن با توجه به اهمیت یافتن هر چه بیشتر عامل اقتصادی در روابط بین الملل از نفوذ بیشتری در نهادهای مالی و اقتصادی بین المللی برخوردار خواهد بود. این امر نهایتاً تبدیل به عاملی خواهد شد که این کشور بعد از دوران جنگ سرد و جهان دو قطبی نقش فعالتر سیاسی در سیستم بین الملل برعهده بگیرد.

«ریچارد روزکرانس» از اساتید روابط بین الملل تزی را با عنوان «ظهور دولتهای تجاری: تجارت و درگیری در جهان مدرن» ارائه کرده است که به افول نفوذ امریکا و روسیه شوروی سابق در اواخر دوره جنگ سرد و متقابلاً ظهور و خیزش نفوذ ژاپن و کشورهای اروپای غربی اشاره میکند و عنوان میکند که این امر نشانگر انتقال و تحول سیستم جهانی از وضعی است که در آن رقابتهای نظامی و سلطه سرزمینی تبدیل به وضعی میشود که در آن کشورها تأمین ارزشهای خود را به بهترین وجهی از طریق مشارکت در تجارت سودآور بین المللی می بینند.^{۲۹}

در چنین شرایطی اگرچه برتری نظامی امریکا انکارناپذیر است ولی در عین حال با توجه به رشد سریع اقتصادی آلمان و ژاپن و مشکلات فزاینده امریکا در زمینه تعادل پرداختها و توانائی در رقابتهای بین المللی اقتصادی و مشکلات درونی جامعه امریکا این کشور قادر نخواهد بود برای مدتی طولانی ادعای رهبری بلامنازع جهان را دنبال کند. یکی از علل مداخله و حضور امریکا در بحران خلیج فارس تحکیم و تثبیت سلطه خود بر نفت خاورمیانه بود تا بدینوسیله از موقعیت مناسبتری در عهده دارشدن رل برتر در نظام سلسله مراتب بهره مند شود. حرکتهای استقلال جویانه کشورهای اروپای قاره ای بویژه آلمان و فرانسه نشانه نارضایتی و عدم تمایل و آمادگی کشورها و اتحادیه های اروپائی به تمکین و پذیرش نظام سلسله مراتبی به رهبری امریکا است. اروپای متحد و امریکا دارای منافع متضادی هستند که در صورت برقراری تعادل و یا نوعی تفاهم در اروپا نه این قاره به نظام جهانی موردنظر امریکا رضایت میدهد و نه چنین منافع متضادی در سیستم سلسله مراتبی تأمین خواهد شد.

۲ - آیا نظام دوقطبی جدیدی برقرار میگردد؟

همانطور که مطرح شد نظام دوقطبی در حقیقت توازن قوای مستمر بوده که بلوک بندیهای آن پایدارتر میباشند. از ویژگیهای مهم نظام دوقطبی رقابت و یا نوعی تخاصم ایدئولوژیکی فراملیتی است که موجبات قوام و دوام قطب بندیهای جهان را فراهم مینماید. با شکست ایدئولوژی مارکسیسم نظام دوقطبی شکل یافته بعد از جنگ جهانی دوم به پایان دوران خود رسید. بنابر این شرط ایجاد نظام دوقطب جدید ظهور و شکل گیری

29- Seymon Brown, op cit, p.209

بافت و تضاد ایدئولوژیکی جدیدی در سطح روابط بین الملل خواهد بود. با خروج ایدئولوژی مارکسیسم از صحنه رقابت در نظام بین الملل تنها ایدئولوژی مدعی رسالت جهانی مکتب اسلام و یا بقول غریبها اصول گرائی اسلامی میباشد که با پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ برای اولین مرتبه در عصر حاضر مدعی حاکمیت و برقراری عدالت اسلامی در جهان شده است و اکنون نیز بعنوان خطر بنیادگرائی اسلامی در جهان غرب مطرح بوده و بعضاً نیز همچون دبیرکل پیمان ناتو آن را بر زبان جاری نموده اند که «بعد از مارکسیسم لنینیزم خطر بنیادگرائی اسلامی منافع جهان غرب را تهدید میکند.»

اگرچه ظهور فعال این ایدئولوژی بصورت بالقوه در خیزشهای اسلامی در کشورهای اسلامی مشاهده میگردد و بعد از ایران در کشورهای مانند لبنان، مصر، الجزایر نمود پیدا کرده است ولی طبیعتاً تا زمانی که این مکتب بطور جدی در عمده این کشورها حاکم نگردیده است و نوعی وحدت ایدئولوژیک همراه با سایر عوامل قدرت میان این کشورها بوجود نیامده است احتمال تشکیل نظام دوقطبی نمی رود. در حال حاضر از جهان اسلام بصورت فعلی با توجه به انواع مختلف حکومتی که در آن حاکم هستند و هر یک برداشتهای متفاوت و بعضاً متضادی از اسلام و منافع ملی خود دارند نمی توان بعنوان یک قطب و یا بلوک نام برد.

۳ - نظام توازن قوای جدید؟

قبلاً ذکر گردید که در نظام توازن قوا مهمترین عامل در حرکت بازیگران نظام حفظ و گسترش منافع ملی آنهاست بلوک بندیها و اتحادیه ها مستحکم و بادوام نیست و در یک زمان یک بازیگر میتواند در چند اتحادیه و بلوک که اعضاء متفاوت و بعضاً متخاصمی دارد وارد شده و هر زمان که منافعش ایجاب نماید از اتحادیه ها و بلوک بندیها خارج و به دیگری بپیوندد.

آثار اولیه که هم اکنون در صحنه روابط بین الملل از رفتار بازیگران اصلی و عمده نظام جهانی مشاهده میگردد بطور چشم گیری حکایت از این دارد که بعد از گذار از این مرحله انتقالی جامعه جهانی وارد یک نظام توازن قوا میگردد. شاید هم به این علت است که بعضاً از نظام آینده بعنوان نظام چندقطبی یاد میکنند که البته با ایجاد و تشکیل کانونهای قدرت متعدد اشتباه میگردد و این امر دقیقاً همان شرایطی است که زمینه لازم را برای

برقراری نظام بین‌المللی توازن قوا با مفهوم تثوریک مورتون کاپلان فراهم میکند. در حالی که کشورهای اروپای غربی هنوز عضو پیمان ناتو هستند دم از تشکیل ارتش اروپائی مستقل میزنند و در بحرانها و مسائل مختلف جهانی موضع‌گیریهای متفاوت و بعضاً متضادی دارند.

در نظام جدید که در حال شکل‌گیری است هرگز نمی‌توان انتظار داشت که ژاپن و یا آلمان همان روابط قبلی را که در دوران جنگ سرد با امریکا داشته‌اند کماکان حفظ کنند. چه عاملی باید مانع شود از اینکه این روابط از هم پاشیده شود؟ در نظمی که در حال شکل‌گیری است تهدیداتی که برای امنیت کشورها بصورت ضمنی ناشی از منافع و سیاستهای اقتصادی متنوع و متضاد قدرتهای عمده صورت میگیرد. چنانچه نتوان تهدیدات ناشی از دشمن قدیمی که منجر به حفظ اتحادیه‌های غربی میشد کماکان توجیه‌کننده چنین اتحادیه‌هایی باشد، آیا تهدید جدیدی میتواند جایگزین شود؟ آیا میتواند تهدیدات احتمالی برای منافع ملی و ازهم پاشیدگی سیستم اقتصادی بین‌الملل موجود جایگزین تهدید نظامی شوروی در دوران دوقطبی گردد؟

در حال حاضر هیچ نوع توافقی روی ماهیت و طبیعت نتایج احتمالی از هم پاشیدگی اقتصاد جهانی وجود ندارد. آیا رشدی که این اقتصاد را تغذیه میکند میتواند به ناگهان متوقف شده و یا تخفیف بیابد که در این صورت تنها پایه نظم موجود بین‌الملل به خطر خواهد افتاد. چنین نظمی که بتواند بر آن اساس بازار جهانی عمل کند و ابزار لازم برای رشد اقتصادهای ملی را فراهم کند باید بقاء و دوام یابد. در صورت از هم پاشیدگی چنین نظمی بفوریت و بطور ریشه‌ای روابط سیاسی قدرتهای پیشرفته بزرگ را به مخاطره خواهد انداخت. در همان زمان که امکان ایجاد بی‌ثباتی داخلی این دولتها را که در عصر جنگ سرد تجربه میکردند فراهم خواهد کرد. آیا میتوان چنین خطری جایگزین خطر قبلی در تأمین سیاستهای بر مبنای تعاون که مورد احتیاج نظم بین‌الملل است فراهم آورد؟

به هم وابستگی نظم جهانی آینده دارای این خصوصیت خواهد بود که نه تنها منازعات اقتصادی را در میان بازیگران عمده صحنه روابط بین‌الملل افزایش خواهد داد بلکه چنین منازعاتی بسرعت حل نخواهد شد. این منازعات حل نخواهد شد زیرا که سیستم دارای قدرت مسلط نخواهد بود. سرنوشت به هم وابستگی در جهانی که دیگر

تحت الشعاع جنگ سرد نیست و دیگر یک قدرت و یا قدرتهای مسلط بعنوان ابرقدرت بر آن حاکم نیستند، مورد بحث و پیش بینی های مختلف خواهد بود. اما همانطور که قبلاً بحث شد پایان سیستم بین الملل دوقطبی در لحظه ای که امریکائیها برای خود پیروزی فرض میکنند این است که قدرت آنها و نفوذ آنها در حال کاهش میباشد. اگر پایان جنگ سرد نشانگر حذف واقعی شوروی بعنوان یک ابرقدرت است همچنین نشانگر افول آشکار نقش امریکا در نظام بین الملل میباشد. زیرا که استمرار کسر بودجه و بازرگانی امریکا طبیعتاً وابستگی این کشور را بر وام دهندگان افزوده و هر نوع تلاشی برای جبران آن نیاز به اتخاذ تدابیری دارد که اقتصاد جهانی را و یا نظام فعلی اقتصاد بین الملل را بر هم خواهد ریخت و این امر نهایتاً نیاز به یک تجدید نظر کامل در سیاستهای صنعتی و مالی امریکا میباشد و چنانچه امریکا نتواند این مشکل را حل بکند توانائیش بر تأثیرگذاری بر امور جهانی کاهش خواهد یافت و ناگهان امریکائیها خود را در مسیری خواهند دید که روسیه شوروی سابق در آن مسیر لغزید، و چنانچه امریکا بخواهد این مسائل را حل کند منابعی را که مصرف خواهد شد لزوماً در اختیار دولت در جهت مقاصد بین المللی نخواهد بود و امریکا ناگهان خود را مواجه با صورت حساب سنگینی خواهد دید که محصول ضعفهایش در سیستم اقتصادی نامنظم و بی حساب و همچنین ناشی از سیستم سیاسی غیرمتمرکزی خواهد بود که از جنگ سرد بر جای مانده است.

بطور خلاصه در دنیائی که نفوذ امریکا دیگر بی مناسبت خواهد بود این کشور مشکلاتی را مشاهده خواهد کرد و شاید هم غیرممکن باشد که تشخیص بدهد تعهدات و نقش خود را درك کند زیرا که یک دنیای پر تخاصم که امریکا از آن بریده شده است بطور اجتناب ناپذیری روی نهادها و کیفیت زندگی داخلی و همبستگی ملی این کشور اثر خواهد گذارد. صرف نظر از مسائل امنیت و مسائل ملی این شانس وجود خواهد داشت که امریکا به دوران انزوآوری خود قبل از جنگ جهانی دوم برگردد ولی همانطور که رابرت تاکر می گوید: «قدرتهای بزرگ عادت ندارند داوطلبانه نقشی را که به آن خو گرفته اند رها بکنند و این علیرغم شرایطی است که نشان میدهد که دیگر چنین نقشی قابل اعمال و اجرا

نیست.^{۳۰}

با این ترتیب دنیای بعد از جنگ سرد شباهتی به دنیای گذشته نخواهند داشت. از نقطه نظر ساختاری توزیع تواناییها دنیا را بطرف چند قدرتی خواهد برد که معیارهای متفاوتی برای قدرت خواهند داشت، روسها کماکان دارای قدرت نظامی آلمان و ژاپن دارای قدرت اقتصادی و مالی، چین و هند دارای نیروی انسانی، و امریکا دارای قدرت نظامی و تا حدی اقتصادی میباشد و هر یک از این معیارهای قدرت تکیه گاهی برای دولتهایشان خواهد بود. استفاده از قدرت نظامی کاهش می یابد ولی این قدرت اقتصادی است که بصورت تمام و کمال مورد بهره برداری قرار خواهد گرفت زیرا که آن دارای ظرفیتی است که بر دیگران اعمال نفوذ کرده و آنها را در مسیری قرار دهد که صاحبان قدرت اقتصادی می خواهند.

نقش جمهوری اسلامی

تحولات سریع و بنیادین در صحنه روابط بین الملل و تلاش قدرتهای بزرگ در جهت شکل دادن نظام جهانی آینده هر کشور صاحب نام و قدرتی را ترغیب میکند که با درک این تحولات در جهت حفظ منافع ملی خود وارد بازی موجود در این مرحله انتقالی شده و سعی نماید در روند شکل گیری سیستم بین الملل آینده تأثیر گذارده و جایگاه مناسبی برای خود کسب نمایند.

جمهوری اسلامی ایران با توجه به عوامل متعدد قدرت از جمله برخورداری از یک ایدئولوژی فراملیتی، استقلال در تصمیم گیری، نفوذ معنوی در میان ملل مسلمان و استکبارستیزی، موقعیت استراتژیکی، ذخایر قابل توجه زیرزمینی و همچنین قدرت و تواناییهای بالفعل و بالقوه اقتصادی و نظامی و بعنوان یک قدرت بزرگ منطقه خاورمیانه و یکی از بازیگران مهم صحنه روابط بین الملل میتواند نقش اساسی را بر عهده گرفته و با اتخاذ سیاستی مدبرانه و دیپلماسی آگاهانه جایگاه مناسبی در صحنه روابط بین الملل یافته و موازنه متناسب را بوجود آورد.

شرایط اصلی برای اتخاذ یک سیاست خارجی موفق در راستای اصول و اهداف

30- Robert Tucker, "1989 and All That" Foreign Affairs, Fall 1990, p.112

نظام جمهوری اسلامی آگاهی و شناخت صحیح از متغیرهای گوناگون و در عین حال پیچیده‌ای است که در نظام جهانی بویژه در مرحله انتقالی در حرکت هستند. دولتمردان و سیاستگذاران کشور باید این متغیرها را شناسایی کرده و ارزیابی درستی از بازیگران اصلی و میزان تواناییها و محدودیتهای ملی آنها داشته و رفتار این بازیگران را در دوران انتقالی مورد توجه دقیق قرار داده و بر آن اساس اتخاذ موضع و تصمیم نمایند. با توجه به آنارشیسمی که بر روابط بین الملل در مرحله انتقالی حاکم است پیش بینی سیر تحولات و وقوع حوادث و موضع گیریهای بازیگران امری مشکل بوده و احتمال غلط بودن بسیاری از تحلیلها، محاسبات و برداشتها از عکس العمل های سیستم جهانی زیاد است. بنابر این هر نوع حرکت عجولانه و شتابزده در تصمیم گیریهای سیاست خارجی در این مرحله میتواند ضایعات جبران ناپذیری برای کشور ببار آورد. به جرأت میتوان ادعا کرد از علل عمده ایجاد بحران اخیر خلیج فارس و بروز ضایعات عظیم و شکست فاحش کشور عراق ناشی از محاسبات و برداشتهای غلط صدام حسین از عکس العمل نظام جهانی بود. معینا با توجه به تحلیلهای ارائه شده در این مقاله و با توجه به احتمالات مختلفی که در شکل گیری نظام جهانی در آینده می‌رود جمهوری اسلامی سیاستهای خود را باید طوری تنظیم نماید که بیشترین بهره برداری را از این موقعیت بنماید.

فراموش نباید کرد که جهان اسلام بویژه در منطقه خاورمیانه آستان حوادث عظیمی است که سرنوشت این منطقه حساس از جهان را رقم می‌زنند. در شرق جمهوری اسلامی نظام آینده افغانستان در حال ساخته شدن میباشد و در غرب دولت عراق و رژیم صدام متزلزل بوده و آینده روشنی ندارد و نهایتاً در شمال جمهوریهای مسلمان نشین روسیه شوروی سابق که از بند کمونیسم آزاد شده و در تلاطم تعیین نظام و هویت خود میباشند. بالاخره در جنوب و بدنبال بحران خلیج فارس امریکا جای پای خود را محکم میکند و بر قسمت اعظم ذخایر نفتی سلطه خود را تثبیت میکند.

لازمه ایفای موثر نقش جمهوری اسلامی و ارائه دیپلماسی فعال و موفق در منطقه و دنیای متلاطم امروز برخورداری از عوامل سه گانه زیر میباشد:

* رهبری و مدیریت داهیهانه و مدبرانه‌ای در اعمال سیاست خارجی کشور. درایت، نبوغ و تدبیر تصمیم گیرندگان سیاست خارجی در این مرحله انتقالی برای

بهره‌گیری از امکانات و فرصتهای استثنائی که در این مرحله انتقالی در اختیار دولتها قرار گرفته است از عوامل مؤثر در ایفای این نقش تاریخی میباشد.

* درك و شناخت صحیح از تحولات سریعی که در جهان صورت می‌گیرد و پیش‌بینی رفتار بازیگران صحنه روابط بین‌الملل نیز از عوامل ضروری برای انتخاب تصمیم بجا و صحیح در سیاست خارجی میباشد. در این راستا وظیفه کارشناسان روابط بین‌الملل در وزارت امور خارجه، مرکز تحقیقات استراتژیک و دانشگاه‌ها مهم و سرنوشت‌ساز میباشد.

* و نهایتاً توجه و درك گروه‌ها و جناحهای سیاسی داخل کشور از این موقعیت حساس بین‌المللی میباشد تا بر آن اساس اختلافات جناحی را تحت الشعاع منافع و مصالح جمهوری اسلامی که در صحنه روابط بین‌الملل رقم می‌خورد قرار داده و با پشتیبانی از رهبری و مدیریت نظام قدرت لازم را به ایشان در تصمیم‌گیریهای سیاست خارجی فراهم نمایند.

جمهوری اسلامی با بهره‌مندی از عوامل سه‌گانه فوق‌قادر خواهد بود استراتژی مناسبی را در صحنه جهانی انتخاب نماید تا تلاش مذبوحانه امریکا را برای استقرارنظام سلسله‌مراتبی عقیم نموده و در سیستم توازن قوا بعنوان بازیگر اصلی و در راستای حفظ آرمانها و اصول اسلامی جایگاه مناسب خود را یافته تا با بیداری و خیزش ملل اسلامی بتواند رهبری قدرتمندانه‌ای را در جهان اسلام و در نظام دوقطبی ایدئولوژیکی آینده که نطفه آن در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ریخته شد بر عهده بگیرد و این نقشی است که از مسئولین نظام در شرایط فعلی انتظار می‌رود.